

نقد کتاب:

«مرزهای جهانی توسعه اجتماعی در نظریه و عمل: اقلیم، اقتصاد و عدالت»^۱

مهدی ابراهیمی *

مقدمه

کتاب *مرزهای جهانی توسعه اجتماعی در نظریه و عمل* به قلم بrij موهان (استاد دانشگاه ایالتی لوئیزیانا) تألیف شده است. موهان در سال‌های گذشته آثار دیگری نیز منتشر کرده که برخی از آنها عبارت‌اند از: *منطق رفاه اجتماعی* (۱۹۸۸)، *توسعه جهانی: ارزش‌های پسمادی و کردار اجتماعی*^۲ (۱۹۹۲)، *مددکاری اجتماعی* (۲۰۰۲)، *سفسطه‌های توسعه: بحران توسعه انسانی و اجتماعی* (۲۰۰۷)، *توسعه، فقر فرهنگ، و سیاست اجتماعی* (۲۰۱۱)، و *جامعه و عدالت اجتماعی* (۲۰۱۲).

این کتاب کاوشی در سویه‌های مفهومی و کاربردی توسعه اجتماعی است و سه موضوع کلی را دربرمی‌گیرد: سیاست اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی و تغییر اجتماعی. موهان در پی شناسایی علل آن چیزی است که «توسعه‌پذیری»^۳ نامیده است. او می‌گوید توسعه اجتماعی-تطبیقی، به‌منزله رشته و زمینه‌ای که مراحل آغازین خود را می‌گذراند، با تسلط نظریه‌های کهنه رفاه اجتماعی و شیوه‌های عمل^۴ اجتماعی هژمونیک مواجه است. بحران توسعه انسانی-اجتماعی، تا حد زیادی، از کژکارکردی نظام‌مند نهادهای اجتماعی برآمده است که بر روابط فردی-جامعه‌ای^۵ اثر می‌گذارند. به باور موهان، در هر جامعه‌ای می‌توان چیزی یافت که به فهم ما از توسعه اجتماعی و پیشبرد آن کمک کند. او ازسویی می‌خواهد پایه‌ای عقلانی-تاریخی-زیبایی‌شناختی برای صورت‌بندی و پذیرش شیوه عمل اجتماعی، به‌مثابه مفهومی به‌لحاظ علمی درست، به دست دهد، و ازسوی دیگر، می‌کوشد زرق‌وبرق‌ها و بی‌محتوایی صنعت رفاه اجتماعی معاصر را آشکار کند. موهان منتقد اصول جزمی ایدئولوژیک و کهنه، رویه‌های بی‌روح و ملال‌آور مددکاری اجتماعی، سیاسی‌شدن خدمات اجتماعی، و دوگانگی سیاست‌های اجتماعی و عمومی است و اعتقاد دارد که این وضعیت، آرمان‌های جامعه مدنی را تباه می‌کند. او این موارد را در زمینه‌ای جهانی بررسی کرده است.

^۱ *Global Frontiers of Social Development in Theory and Practice: Climate, Economy, and Justice*. Authored and Edited by Brij Mohan, First Published in 2015 by Palgrave MacMillan (New York)

* کارشناس ارشد توسعه، دانشگاه تهران mehdi16359@gmail.com

^۲ Social Praxis

^۳ Developmentality

^۴ Practices

^۵ Societal

کتاب شامل دو بخش و سیزده فصل است:

بخش اول (شیوه‌های عمل اجتماعی: مرزهای توسعه انسانی و اجتماعی)، از شش فصل تشکیل شده است. نویسنده در فصل اول (درباره شیوه‌های عمل اجتماعی)، این شیوه‌های عمل را، از منظر تاریخ‌نگارانه، کاربست نیک‌خواهی و خیراندیشی در جهت غلبه بر نیروهای انسانیت‌زدا تلقی کرده است، نیروهایی که رهاوردشان جز ستمگری، بیگانگی و طرد نیست. شیوه عمل اجتماعی جست‌وجوی مداوم برای آزادی است. چنین نگرشی به لحاظ کیفی با نظریه‌ها و رویه‌های معاصر حوزه مددکاری اجتماعی تفاوت دارد، حوزه‌ای که اساساً به دنبال مشروعیت‌بخشی است. نویسنده رفاه اجتماعی و مددکاری اجتماعی را ابزاری کارکردی در ماشینی نظارتی در نظر می‌گیرد که کارشان محدود کردن و کنترل افراد در عرصه‌های اجتماعی-اقتصادی-سیاسی است؛ با این بهانه که تهدیدی متوجه نظم هنجارین-کیفری تثبیت‌شده نشود.

فرض اصلی فصل دوم (ایجاد یک بوم-تمدن) این است که رشد افسارگسیخته اقتصاد جهان صرفاً در صورتی با نیازهای افراد و جوامع هماهنگ خواهد بود که رویکردی عقلانی-انسانی را به کار بندد. نویسنده می‌گوید تباهی محیط زیست چیزی فراتر از آلودگی‌های جهان پسا صنعتی یا گرم شدن زمین است و می‌تواند محیط اجتماعی زندگی ما را به نابودی بکشاند. در این وضعیت، پایداری را فراسوی مرزبندی‌های غلط پارامترهای طبیعی-اجتماعی باید از نو تعریف کرد. مدل ارائه شده در این فصل برای تبیین مسئله پایداری سه وجه اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را دربرمی‌گیرد که در این میان، پایداری اجتماعی، ناظر به این موارد است: برابری اجتماعی، زیست‌پذیری،^۷ برابری در زمینه بهداشت و سلامت، توسعه اجتماع محلی، سرمایه اجتماعی، حمایت اجتماعی، حقوق بشر، حقوق کار، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی اجتماعی، عدالت اجتماعی و انطباق‌پذیری انسان. توسعه اجتماعی-انسانی، در بسیاری از موارد، تحت تأثیر جهت‌گیری ایدئولوژیک سیاست‌گذاران قرار می‌گیرد و در این وضعیت، واقعیت‌های علمی به دلایلی فراتر از منافع عمومی جنبه سیاسی پیدا می‌کنند.

در فصل سوم (توهمات اقتصادی به مثابه مانع توسعه انسانی)، از رابطه پول و فرایندهای توسعه بحث شده است و اینکه فهم رفاه اجتماعی، بدون درک پدیده پول میسر نیست. در دیدگاه نویسنده، اگر مطالعه ثروت (نحوه به دست آوردن یا توزیع و قطبی شدن آن) دارای حساسیت‌های اجتماعی باشد، می‌تواند بر توسعه اجتماعی اثر بگذارد. او با اشاره به اینکه پول اساساً مفهومی انتزاعی و سازه‌ای اجتماعی است، از ساخت‌مندی سلسله‌مراتبی واقعیت‌های

^۶ Eco-civilization

^۷ Livability

اجتماعی (به‌طور کلی) و واقعیت‌های نهادی (به‌طور خاص) سخن می‌گوید و ماهیت پول را نیز همانند کالاها رابطه‌ای تلقی می‌کند. پول به‌منزله نوعی صورت اجتماعی^۸ (و نه طبیعی) بازنماینده قدرت است و اهمیت واقعی آن را باید در اثرگذاری بر کنش و واکنش‌های اجتماعی جست‌وجو کرد. نقد نویسندگان در این فصل، ناظر بر فرایند جاری انتقال ثروت و قدرت اقتصادی از آنهاست که درگیر تولید ارزش واقعی‌اند به آنها که مبالغ هنگفت پول را در اختیار دارند (قطع نظر از نیاز این گروه‌ها یا سهمشان در تولید).

فصل چهارم (رشد اقتصادی به‌مثابه مسئله اجتماعی: مورد تغییرات اقلیمی)، تأثیر رشد اقتصادی را بر کاهش رفاه انسانی به بحث می‌گذارد و مفهومی پویا و رابطه‌ای از مسائل اجتماعی (درون‌زمینه‌ای از روابط قدرت جامعه‌ای در حال تغییر و ایده‌های هرژمونیک مرتبط با آن) مطرح می‌کند. آنچه جریان اصلی و غالب جامعه آن را مسئله اجتماعی در نظر می‌گیرد، ارتباط تنگاتنگی با ساختارهای قدرت و نابرابری دارد. فهم ما از طبیعت نیز رهاورد موقعیت اجتماعی- فرهنگی مان است. روابط قدرت جامعه‌ای و الگوهای گفتگویی آن تعیین می‌کنند که کدام فرایندهای زیست‌بومی را باید «مسئله» تلقی کرد و برای حلشان کوشید. البته آنچه مسئله اجتماعی شناخته می‌شود، از زمانی به زمان دیگر، بین فضاها و مختلف، و با دگرگونی روابط قدرت در جامعه، تغییر می‌کند.

پیش‌فرض نویسندگان در فصل پنجم (دیالکتیک توسعه) این است که هر دانشی، از حیث هدف و کاربست، سیاسی است. او اعتقاد دارد که فراسوی مرزهای رشته‌ای، توسعه به‌معنای ایجاد و فراهم‌آوردن انتخاب‌های کیفی و دسترس‌پذیر است. توسعه، به‌هر صورتی که مفهوم‌پردازی شود، باید نقش و جایگاهی کانونی برای افراد و گروه‌های بی‌درآمد، کم‌درآمد و دارای منابع محدود قائل شود و آنها را به‌منزله عاملیت‌های فعال به‌کارگیرد. نویسندگان معتقد است که سه مفهوم فقر، قدرت و فرایند، زمینه مطالعات حوزه توسعه را سمت‌وسو می‌بخشند. درباره فقر، پرسش این است که چگونه تجربه فقر بر باورها در مورد خود، روابط و نظام‌ها اثر می‌گذارد؟ و اینکه چگونه مردم، هنگامی که کمک نهادی وجود ندارد، با فقر سازگار می‌شوند؟ درباره قدرت، نویسندگان به این مسئله اشاره می‌کنند که ادراک قدرت از خود این پدیده مهم‌تر است، و درخصوص فرایند نیز به نقش این مفهوم در درک واقعیت‌های روزمره و هنجارها و نظام‌های اعتقادی توجه می‌کند.

نویسندگان در فصل ششم (عدالت زیست‌محیطی)، توسعه اجتماعی را، بیش از آنکه نتیجه فراهم‌آوری یا دسترسی به منابع بدانند، متأثر از عوامل سیاسی- فرهنگی دانسته است. این فصل معطوف به پیامدهای منفی رفتار پیچیده انسان بر جنبه زیست‌محیطی پایداری است. نویسندگان

^۸ Social Form

از آنچه جهان‌روایی^۹ کیفیت زندگی خوانده است، نه به‌مثابه مسئله‌ای ملی یا منطقه‌ای، بلکه به‌منزله اجبار زیست‌محیطی برای حفاظت از انسان‌ها در برابر انسان‌ها یاد کرده است. برای رهایی از تداوم فاجعه اقلیمی، زیست‌محیطی، بوم‌شناختی در آینده، او از یک استراتژی هفت‌مرحله‌ای نام می‌برد که شامل این مراحل است: انسان‌گرایی منطقی، نوسازی قراردادهای اجتماعی، شهروندی خوب، نوزایش فرهنگی- سیاسی، انسانی و اجتماعی کردن تکنولوژی، رعایت اصول اخلاقی توسعه، و تفکر انتقادی در عین عمل کردن به شکل جهانی. نویسنده از امکان ایجاد شبکه‌ای بین‌المللی سخن گفته است، شبکه‌ای که ارتباط میان پایداری، توسعه و رویکرد موسوم به کیفیت اجتماعی^{۱۰} (تعهد جهان‌شمول برای برابری و عدالت) را دست‌مایه بررسی‌های خود قرار دهد.

بخش دوم کتاب (به‌سوی توسعه اجتماعی تطبیقی) با فصل هفتم (بازنگری در رفاه اجتماعی تطبیقی) آغاز می‌شود. این فصل سه هدف اصلی را دنبال می‌کند: ۱. کندوکاوی در اهداف مددکاری اجتماعی تطبیقی؛ ۲. تعریف و تحلیل مسائل بنیادین رفاه اجتماعی تطبیقی؛ ۳. توجه به رفاه اجتماعی به‌منزله مؤلفه اساسی پژوهش علوم اجتماعی، به‌ویژه در آموزش، سیاست‌گذاری، شیوه‌های عمل، و پژوهش مددکاری اجتماعی. نویسنده می‌گوید رفاه اجتماعی تطبیقی با کاربری ابزار مفهومی- تحلیلی ویژه خود و با ارزیابی‌های میان‌ذهنی نیازه‌ها و کمبودها در جهانی عمیقاً نابرابر، در جست‌وجوی معیارهای عینی است. رفاه اجتماعی تطبیقی نه راه‌حل است و نه داروی تجویزی، بلکه رویکردی است؛ رشته و روشی برای رهایی از ستمگری و فشار. این شکل از رفاه پیامد پنداره‌ای استراتژیک است، پنداره‌ای مبتنی بر نظریه‌ها و روش‌هایی که به‌شکل ایدئولوژیک ارزش‌گذاری می‌شوند. این فصل همچنین به برخی موانع پساایدئولوژیک مددکاری اجتماعی نظر می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. موانع فرهنگی- ایدئولوژیک (نظریه‌پردازی (علیت و علم‌پذیری)، مفهوم‌پردازی، و تحلیل)؛
۲. فشارهای حرفه‌ای و درون‌حرفه‌ای (مشروعیت، هویت و اصالت، و خاصیت میان‌رشته‌ای)؛
۳. مسائل جهانی (همگانی کردن، درمتن نهادن^{۱۱}، هم‌دلانه کردن و فعلیت‌بخشیدن).

فصل هشتم (رفاه اجتماعی و شیوه‌های عمل دگرگون‌ساز)، برنامه‌ریزی، تدوین و ارزیابی سیاست اجتماعی را به‌منزله ابزار و فرایند دگرگونی اجتماعی مطرح کرده است. تحلیل نویسنده از موضعی پساایدئولوژیک و با ارجاع ویژه به نقش دولت صورت گرفته است. او اعتقاد دارد مطالعه شیوه‌های عمل معطوف به دگرگونی، بر سه پیش‌فرض اصلی استوار است:

^۹ Universalization

^{۱۰} Social Quality

^{۱۱} Contextualize

۱. پایان ایدئولوژی به معنای خاتمه نظام‌های راهنمای اعتقادی (مسلط بر رفتارهای نهادی) نیست؛ ۲. بازاندیشی رابطه دولت و جامعه ضروری است؛ ۳. قانون‌گذاری در عرصه سیاست اجتماعی می‌تواند به معنی تأیید قراردادهای اجتماعی جدید باشد. نویسنده بر انسانی‌کردن آنچه ابداعات سیاست‌گذاری^{۱۲} خوانده است، به منزله هدف اصلی دگرگونی اجتماعی، تأکید کرده است. او فقر را نیز مسئله‌ای سیاسی، نه اقتصادی، دانسته و آن را مادر همه بیماری‌های اجتماعی تلقی کرده است.

فصل نهم (چین به مثابه آینه و زمینه آزمایش حکمرانی در خارج از غرب)، مفهوم حکمرانی را ناظر به روابط متغیر میان دولت و جامعه، سازمان‌های در حال تغییر در سطوح مختلف، و نقش‌های متنوع کنشگران متفاوت برشمرده است. در کانون حکمرانی مدل غربی، مفهوم دولت-ملت^{۱۳} قرار دارد، مفهومی که دولت را واجد مشروعیت لازم برای حاکمیت می‌داند. فرایندهای جهانی‌شدن، فشار بازارهای سرمایه بین‌المللی، تغییرات زیست‌محیطی و جز اینها، ضمن زیرسؤال بردن این مفهوم، عمل حکمرانی را از انحصار دولت و حکومت خارج کرده‌اند. جدایی بین نهاد حکومت و عمل حکمرانی، بازیگران عرصه حکمرانی را گسترده‌تر کرده است؛ مثلاً، کنشگران بازار، جامعه مدنی، دانشگاه و نهادهای دانش‌محور. نویسنده می‌گوید به جای اتکا بر فهم جهانی و عمومی از حکمرانی، زمینه‌های خاصی مانند چین را می‌توان آینه‌ای برای مدل‌ها و ابزارهای غیرغربی حکمرانی در نظر گرفت. این پرسش که چگونه حکمرانی جهانی موجب تغییر چین می‌شود، یا اینکه آیا حکمرانی باید در سطح جهانی نهادینه شود یا خیر، از نظر نویسنده اهمیت چندانی ندارد، بلکه باید بپرسیم چین چگونه می‌تواند حکمرانی جهانی را عادلانه‌تر کند. به رغم فقدان کثرت‌گرایی جامعه‌ای و سیاسی، حکومت چین در صدد بسط مشارکت جامعه‌محور است؛ گو اینکه مشارکت بیشتر به معنای حرکت به سوی کثرت‌گرایی لیبرال‌دموکراتیک نیست.

جان‌مایه مباحث فصل دهم (مراقبت غیررسمی در اجتماعات بومی و دستگاه‌های رفاهی معطوف به توسعه اجتماعی محلی در هند)، اهمیت شناسایی و احیای دستگاه‌های رفاهی غیررسمی در فعالیت‌های توسعه‌ای (دست‌کم در سطح محلی) است. این دستگاه‌ها غالباً بر اعتماد، روابط انسانی، ایدئولوژی گروه‌های خودیاری، و تا حدی از خودگذشتگی متکی‌اند و نقش مهمی در توسعه پایدار اجتماع‌محور و مشارکتی ایفا می‌کنند. این فصل از جمله به نیازها و مسائلی اشاره کرده است که این دستگاه‌ها می‌توانند به آنها بپردازند، نیازهایی مانند تسهیلات آبیاری، جاده‌سازی، اشتغال، ساخت مدرسه، باشگاه‌های محلی، توسعه صنایع کوچک و

¹² Policy Innovations

¹³ Nation-state

تسهیلات پزشکی. به علاوه، در مسائلی از قبیل فقدان آموزش، مرگ و میر کودکان، الکلیسم، نبود سازوکار فاضلاب، جنگل زدایی و حل و فصل تعارضات نیز می توان از این دستگاه ها بهره گرفت. باین همه، تردیدی وجود ندارد که برای کاستن از مسائل و برآوردن نیازهای اجتماعات محلی، دستگاه های رفاهی رسمی و غیررسمی باید در کنار هم به کار گرفته شوند و از دستگاه های غیررسمی نباید انتظارات غیرواقع بینانه داشت.

در فصل یازدهم (بیرون سپاری فساد:^{۱۴} مورد ضد توسعه هند)، گستردگی فساد به ویژه در کشورهای در حال توسعه، بازتاب پارادایم سیاسی حاکم بر این کشورها تلقی شده است. نویسنده در بحث بیرون سپاری [انتقال بخشی از فعالیت های سازمان ها و شرکت ها به تأمین کنندگان بیرونی به منظور کاهش هزینه ها]، مثال هایی از حوزه های آموزش، پلیس، بانک داری، توسعه روستایی و مستمری های بازنشستگی مطرح کرده و می گوید بسیاری از عملکردهای نظام های اجتماعی، خاصه عملکردهای دانش بنیان یا نرم افزار محور، بیرون سپاری شده اند. در بحث هند، او فساد را جزء جدایی ناپذیر زندگی روزمره در این کشور می داند که عرصه های گوناگونی نظیر دین، کشاورزی، توسعه شهری، راه آهن، حمل و نقل، مالیات بر درآمد، دادگاه ها، معادن، تأمین برق، نیروهای نظامی و امنیت مرزها را دربر گرفته است. اغلب، مقامات رسمی به جای کنترل یا برچیدن فساد، خود موجب گسترش آن می شوند. در محیطی که فوت و فن های فساد پیچیده تر شده است، از میان برداشتن فساد نیز به شکل مضاعفی دشوار و پیچیده شده است. سناریوی این فساد در شبکه ای عظیم (متشکل از عامه مردم، حکومت و سیاستمداران) نوشته می شود و درواقع، فساد در جامعه هند به شیوه زندگی بدل شده است، جامعه ای که دیگر چندان رقابتی و منسجم به نظر نمی رسد.

فصل دوازدهم (درباره جنون کاست در هند)، به این موضوع پرداخته که گذار هند به فضا و دوران نولیبرال نیز نتوانسته درهم تنیدگی تاریخی کاست (به منزله نهاد اجتماعی) با تمدن و فرهنگ این کشور را تغییر دهد. درحالی که در بخش اعظم جهان غرب، فردگرایی به منزله ارزش بنیادین پذیرفته شده، در سلسله مراتب کاستی هند، افراد تحت سیطره کل هستند. نتایج پیمایش جهانی درباره ارزش ها نشان می دهد که هند، پس از اردن، دومین کشور از حیث ناشکیبایی نژادی است. نویسنده قدرت کاست را فراتر از توانایی های انضباط بخش دولت لیبرال مدرن می داند و رمزگشایی از ماهیت پراکنده سلسله مراتب و ایدئولوژی کاست را برای فهم ابعاد سیاسی و اخلاقی نولیبرالیسم و مبنای فرهنگی آن در هند ضروری می شمارد. او باور دارد که ایدئولوژی سلسله مراتب، به شکلی فزاینده، هم نخبگان و هم توده های جامعه را دربر گرفته است. اگرچه اوضاع اجتماعی دموکراسی در هند به گونه ای است که این کشور را می توان بزرگترین

¹⁴ Outsourcing of Corruption

دموکراسی جهان دانست، اوضاع اخلاقی در هند پرداختن به نابرابری اجتماعی را بسیار دشوار کرده است.

فصل سیزدهم (مأموریت فراموش شده: معنای استانداردسازی و اتکا بر شواهد در مددکاری اجتماعی بین‌المللی) به این موضوع پرداخته که طی سالیان گذشته، مفهوم مددکاری اجتماعی از ایده کمک به نیازمندان به سوی توانمندسازی آنها حرکت کرده است. نویسنده اما حرفه مددکاری اجتماعی را همچنان درگیر نوعی بوروکراسی از بالا به پایین و تجویز مدل‌های غربی توسعه برای دیگر نقاط جهان می‌داند. طبق تعریف بین‌المللی مددکاری اجتماعی، این حرفه در جست‌وجوی پیشبرد تغییرات اجتماعی، حل مسئله در روابط انسانی، و توانمندسازی و آزادی مردم برای ارتقای بهزیستی آنهاست. اصول حقوق بشر و عدالت اجتماعی بنیان مددکاری اجتماعی‌اند. با وجود این، یک تعریف به شکل بین‌المللی پذیرفته شده، لزوماً به معنی مددکاری اجتماعی بین‌المللی نیست. مددکاری اجتماعی بین‌المللی، به مثابه رشته‌ای استدلالی، باید از دانش و اصول شیوه‌های عمل اجتماعی استفاده کند، اما آنچه در واقعیت رخ می‌دهد، همیشه این گونه نیست. در دیدگاه نویسنده، حرفه‌ای‌گرایی در مددکاری اجتماعی باید مبتنی بر نیاز و کیفیت باشد. با استانداردسازی این حرفه و اتکای آن به محتوای آموزشی گزینشی (و درواقع محدودکردن آن)، میلیون‌ها فرد و خانواده از مهارت‌های حل مسئله مددکاران اجتماعی محروم خواهند شد. پایان‌بخش کتاب نیز پی‌گفتاری است که دروغ‌گویی^{۱۵} توسعه نام گرفته و نویسنده در آن توسعه‌گرایی را بازنماینده ناکامی حکومت‌ها در تبدیل مسائل جامعه‌ای به واقعیت‌های معنادار دانسته است. این وضعیت، درواقع ضد توسعه است. بخش عمده ثبات و بی‌ثباتی، و پیوستگی و بهم‌ریختگی جهانی، محصول چرخه ضد دیالکتیک توسعه-ضد توسعه است. درنهایت، نویسنده از عدالت زیست‌محیطی، آموزش آزاد و رایگان، و اقتصادهای غیرغارتگر به منزله ارکان جدید دموکراسی جهانی نام برده است.

کتاب مرزهای جهانی توسعه اجتماعی در نظریه و عمل، در جایگاه یکی از کتاب‌های جدید حوزه توسعه، با رویکردی انتقادی به سویه‌های به هم‌وابسته بهزیستی جهانی (اقتصاد، اقلیم و عدالت) نظر می‌کند و ازدست‌رفتن معنای توسعه اجتماعی را، در فضاهایی که آکنده از ایدئولوژی‌های متناقض و متضاد هستند، مسئله مهم عرصه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی تلقی می‌کند. کتاب اگرچه بر وجوه اجتماعی و جامعه‌ای متمرکز است، رویکردی چندرشته‌ای دارد و جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی را نیز دربرمی‌گیرد. این چندوجهی بودن به این دلیل حائز اهمیت است که اساساً کیفیت زندگی، پدیده‌ای چندبعدی و بازتاب زیست همه اعضای جامعه است که با شاخص‌های دسترس‌پذیر و قابل اندازه‌گیری

¹⁵ Mendacity

زیست‌شناختی، جمعیت‌شناختی، بوم‌شناختی، اجتماعی، روان‌شناختی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بازنمایی می‌شود. زیستن در جهانی که عمیقاً دستخوش چنددستگی است، قطبی‌شدن بخش‌های مختلف زندگی را به دنبال دارد و البته که تبیین واقع‌گرایانه این وضعیت، به شکل تک‌علتی و بی‌اعتنا به تأثیر شاخص‌های مختلف بر یکدیگر، بیرون از امکان است. این موضوع، یکی از نکات کلیدی این کتاب محسوب می‌شود.

فهم تغییرات اقلیمی همچون مسئله اجتماعی و اتخاذ نگره‌ای فراتر از رشد اقتصادی به مقوله رفاه، ازجمله مباحث مهم کتاب و درعین حال، موضوعی درخور پژوهش بیشتر در کشورمان است. کتاب از این حیث ابعاد سیاست‌گذارانه درخور تأملی نیز دارد. در موقعیتی که تعداد کتاب‌های با محوریت توسعه اجتماعی در جامعه علمی و دانشگاهی ما به شدت اندک و ناکافی است، و اساساً این مفهوم هنوز به درستی شناخته نشده است، کتاب‌هایی از این دست با طرح مباحث جهان‌شمول، باب بحث در زمینه مؤلفه‌ها و جنبه‌های گوناگون و امکان‌های نادیده این مفهوم را می‌گشایند.

توسعه، بدون رعایت استانداردهای اخلاقی، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی، ممکن است به نیرویی ضد خود بدل شود. در این کتاب تأکید شده که تداوم و بهبود موقعیت زیست در یک محیط، به بهره‌گیری از ملاحظات و تنظیمات اخلاقی وابسته است. در بحث شهروندی خوب نیز تأکید کتاب بر روابط فردی-جامعه‌ای به مثابه بنیان محیط زیست‌گرایی دموکراتیک است. ابزار اساسی تحقق این هدف، در وهله اول، حکومتی آشنا به وظایف خود است. از دیگر ویژگی‌های این کتاب، توجه به وضعیت کشورهای در حال توسعه (و نه صرفاً توسعه‌یافته) است. اگرچه مثال‌ها و مطالعات موردی کتاب، بیشتر معطوف به دو کشور هند و چین است، طرح نمونه‌هایی از جهان واقعی و تجربه زیسته افراد، از وجوه مثبت کتاب به شمار می‌آید و به کار سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران در جامعه ما نیز می‌آید. نکته دیگر کتاب، کندوکاو ابعاد خرد، محلی و اجتماع‌محور توسعه و توجه به اهمیت و کارکرد دستگاه‌های رفاهی غیررسمی در سطح خانواده و اجتماع محلی است، رویکردی که در سال‌های اخیر با استقبال جهانی، و تا حدی وطنی، مواجه شده است. باین‌همه، ارائه مباحث به شکل انضمامی، جنبه نظری کتاب را تحت الشعاع قرار داده و در برخی فصول کتاب نیز شاهد تکرار بحث‌ها هستیم که البته بخشی از آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

تأکید نویسنده بر ضرورت تفکر انتقادی، دیگر نکته مهم این کتاب است. برای مثال، نقد غیرانسانی‌شدن تکنولوژی. اگر تکنولوژی از جنبه‌های انسانی‌اش تهی شود، خلاقیت انسان می‌تواند منبع فاجعه باشد. کنفرانس جهانی «مددکاری اجتماعی، آموزش و توسعه اجتماعی» در سال ۲۰۱۶ نیز دستورکار خود را کاوش در باب «ارتقای ارزش و شأن انسان‌ها» اعلام کرده

است. واقعیت این است که دشواری‌های جدید پیش‌روی انسان، پارادایم جدیدی از تفکر و زیست انتقادی را می‌طلبد و طبق آنچه در کتاب مطرح شده، عبارت «جهانی‌اندیشیدن و محلی عمل کردن» دیگر کمی قدیمی به نظر می‌رسد.

معضلات اقلیمی و زیست‌محیطی مطرح‌شده در کتاب گستره‌ای جهانی دارند. مثلاً، پیامدهای گرم‌شدن زمین بر جوامع، اقتصادها و سیاست‌ورزی‌ها محاسبه‌شدنی نیست. در این وضعیت، پایداری مسئله‌ای فراتر از استراتژی بقاست و درواقع، آینده نوع بشر را تعیین می‌کند. موانع اقتصادی توسعه انسانی نیز موضوع مهمی است که در کتاب به آن توجه شده است. قدرت اجتماعی گسترده‌ای که پول به همراه می‌آورد، انگیزه‌های متعدد سیاسی و اجتماعی برای رسیدن به آن را ایجاد می‌کند. در چنین موقعیتی، فرمان‌روایی پول به فراسوی حوزه و قلمرو مرسوم آن کشیده شده و این به مسئله اساسی زمانه ما بدل شده است. نکته دیگر این است که اگرچه بازار تعیین‌کننده بهای کالاها قلمداد می‌شود، تعیین ارزش کالاها به چیزی فراتر از مطالعه صرف زنجیره عرضه و تقاضا نیاز دارد. ارزش مفهومی زمان‌مند و پویاست و ایجاد آن به مسائلی ورای تعاملات بازار بستگی دارد: مسائل درون‌فردی و میان‌فردی.

ازسوی دیگر، مبحث حکمرانی از بحث‌های مهم حوزه توسعه اجتماعی است که در این کتاب نیز مورد توجه قرار گرفته است. درحالی‌که مطالعات سنتی سیاست‌ورزی بین‌المللی بر نقش حاکمیت دولتی (دولت‌های حاکم) تأکید داشتند، محققان عرصه حکمرانی به‌طورخاص به نقش و اهمیت عوامل و کنشگران غیردولتی اشاره می‌کنند. رویکرد تطبیق‌گرایانه کتاب نیز برآمده از دیدگاه تطبیق‌گرایانه در علوم اجتماعی است که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم در مطالعات مربوط به سیاست‌گذاری‌های تطبیقی به‌کار رفته است. رفاه اجتماعی نیز در همین زمان به‌منزله یکی از کارکردهای نهادی دولت پدیدار شد. نویسندگان این بحث را به عرصه مداخلات اجتماعی می‌کشاند. او قائل است که اوضاع نابسامان و آشفته رفاه اجتماعی در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، به‌رغم میلیاردها دلار کمک خارجی، از نابسندگی و کژکارکردی مداخلات اجتماعی در این کشورها حکایت دارد. در این موقعیت، هم رویکردهای غربی و هم رهیافت‌های غیرغربی را باید درون چارچوبی انسانی-عقلانی هدف بازنگری انتقادی قرار داد. نویسنده کتاب جست‌وجو برای جامعه‌ای عاری از خشونت و انسانیت‌زدایی را فرایندی دائمی تلقی می‌کند و این جمله درواقع اشاره‌ای به دغدغه اصلی او در سرتاسر کتاب نیز هست: انسانی‌کردن توسعه و حفظ شأن انسان‌ها در فرایند دگرگونی اجتماعی.